



رئیس علی

در غروب شرخی بندر هوا ^{مربوب} دم گرده بود. رئیس محمد داخل حیاط کنار نخل مشغول خواندن نماز ^{هوایس سرد بود} مغرب بود که صدای صلوات در فضای خانه پیچید. سلام نماز را که داد، آرام سرش را برگرداند؛ قابله ^{انزاری که کبره دنیا می آورد} ی روستا روی سکوی خانه ایستاده بود، بلند صدا زد: «رئیس محمد، مژدگانی بده. نوزاد به دنیا آمد؛ خدا پسری به شما هدیه کرده است.»

رئیس محمد روبه آسمان کرد و سر سجاده دست‌هایش را بالا برد و زیر لب دعا خواند و خدا را شکر کرد. سپس برخاست و تا نزدیکی سکوی اندروی پیش آمد، قابله، فنذاق نوزاد را در دستانش گذاشت و کدخدا در گوش نوزادش اذان ^{بلند شد} گفت. رئیس محمد کدخدای دلواری بود. ^{دهدار} صبح روز بعد رئیس محمد صبحانه را خورد و برای انجام کار کشاورزی، آماده‌ی رفتن به نخلستان شد. در این لحظه، همسرش از او پرسید: «نام نوزاد را چه بگذاریم؟»

رئیس محمد بی‌درنگ گفت: «به نام مولای متقیان، نامش را علی می‌گذارم.»

منظور حضرت علی است.

علی کودکی‌اش را در روستا با تماشای موج‌های خروشان خلیج فارس و دیدن کشتی‌های تجاری، لنج‌ها و قایق‌های ماهیگیری گذراند و سختی‌های آن سال‌ها را در کنار پدر تجربه کرد.

در جوانی کنار مردان دلواری و هم‌سن و سال‌های خود اسب‌سواری، شنا و تیراندازی را آموخت و طولی نکشید که به خاطر شجاعتش، مردم او را «رئیس علی» نامیدند. سفرهای دائمی و دیدن سختی‌های دریا و تنگدستی مردمان جنوب و (مقاومت و پایداری) آنها از رئیس علی، جوانی دلیر، بی‌باک، (مردم‌دار و دوست‌داشتنی) ساخته بود.

رئیس علی در مکتب‌خانه قرآن آموخت تا کتاب خدا چراغ راهش باشد، همچنین خواندن حافظه، شاهنامه و مثنوی کلامش را برای دیگران شنیدنی‌تر و تأثیرگذارتر کرده بود. او بارها به همراه پدر به

۱- سفر رئیس محمد به پور؟

۲- چرا رئیس محمد نام فرزندش را علی گذاشت؟

۳- رئیس علی چه نتایج‌هایی مطالعه می‌کرد؟

۴- چرا علی دلواری را رئیس می‌نامیدند؟

۵- رئیس علی کلبی اس را چگونه نداشت؟

۶- رئیس علی در لنج به دنیا آمد؟

۷- چه کسی در گوش نوزاد اذان گفت؟

۸- رئیس علی در چه زمانی از روستا به دنیا آمد؟

۹- چه چیزی باعث شد رئیس علی فرزندی بی‌باک شود؟

۱۰- رئیس علی از چه کسانی مراد می‌گردد؟





دارای ^{دین} مبارزه ^{نشدن} مبارزان

دیدار عالمان دین و مبارزان جنوب رفته بود و از نشست و برخاست با آنان چیزهای زیادی یاد گرفته بود. آموخته بود.



صدای اذان در شهر پیچید. سفره‌ی افطاری در حیاط خانه پهن بود. هندوانه‌ی قرمز گوارا دل روزه‌داران را خنک می‌کرد. بزرگ‌ترها افطارشان را با آب جوش، زعفران و نبات باز می‌کردند.

آن سال‌ها انگلیسی‌ها از راه دریا به جنوب ایران و بوشهر می‌تاختند و مردم مثل

هرمزسخ حدود ۶ کیلومتر است.

همیشه به مبارزه با دشمن برخاسته بودند. دلوار بر ساحل خلیج فارس و در پنج فرسخی بوشهر صفی از مجاهدان و مبارزان را آماده‌ی نبرد با انگلیسی‌ها کرده بود.

رئیس علی احساس می‌کرد در شهر خبرهایی است، سروصدای زیادی در شهر بود. دوربینش را برداشت، ناگهان روی بام امیریه، پرچم انگلیس را دید. ماتش برد. آن گاه دوربین را به سمت گمرک چرخاند. باد بیرق انگلیسی‌ها را به حرکت درآورده بود. باورش نمی‌شد انگلیسی‌ها بوشهر را اشغال کرده باشند.

سرلسر



سرباز

نظامی‌های هندی از کشتی پیاده شده بودند و به دستور فرمانده‌های انگلیسی در شهر نگهبانی می‌دادند. مرکز حکومت در بوشهر به دست دشمن افتاده بود. عده‌ای از مردم بهترین چاره را در خارج شدن از شهر می‌دیدند.

انگلیسی‌ها در مورد شجاعت رئیس علی شنیده بودند و خوب می‌دانستند که می‌تواند خواب آرام آنها را در شب‌های بوشهر آشفته کند.

راه حل بی‌ارزش

رئیس علی دیگر آرام و قرار نداشت. خونش به جوش آمده بود. باید برای آزادی شهر چاره‌ای

کنایه از نگران بودن / کنایه از عصبانی شدن

تصف دار

برای برد

ممی جست. همیشه **صد تفنگچی**، فرمانده جوان خود را همراهی می کردند. این بار هم با فرماندهی رئیس علی با دشمن مبارزه کردند. وقتی **تفنگچی** ها **گمرک** را آزاد کردند، انگلیسی ها **برق** از سرشان پرید. فرمانده انگلیسی و نیروهایش **دستپاچه** شده بودند. **لنا** به از **تقی** بردن رئیس علی پرچم انگلیس را به زیر **گشید** و به افسر انگلیسی گفت: «به فرماندهات بگو پرچم انگلیس در این کشور جایی ندارد.»



بگو بگو بگو - لنای از آمدن به ساس

کشتی های انگلیسی بر **ساحل دلووار** پهلوی گرفته بودند. بعد از شکست سخت آنها در بوشهر، حالا نوبت **دلووار** بود. اما رئیس علی، آنها را **غافلگیر** کرده بود و سربازان دشمن یا کشته شده بودند یا درحال فرار به سمت کشتی ها بودند. فرمانده **پیاده نظام** دشمن زخمی شده بود و در اسارت **دلواری** ها بود. رئیس علی خود را بالای سر او رساند و **جوای** حالش شد. فرمانده که حال مناسبی نداشت، گفت: «حال خوبی ندارم به زودی می میرم، خیلی هم تشنه ام.»

رئیس علی دستور داد تا برایش آب آوردند. سرش را بلند کرد و کمی آب به او داد. فرماندهی انگلیسی به نشانه ی تشکر سرش را تکان داد. او در مدتی که در **خلیج فارس** بود کم و بیش زبان فارسی را یاد گرفته بود، پس روبه رئیس علی کرد و گفت: «می خواهم نامه ای برای **ژنرال** بنویسم.» رئیس علی دستور داد کاغذ و قلم برایش آوردند و قول داد نامه اش را به فرمانده **ناو جنگی** برساند **سرباز** انگلیسی به دستور فرمانده اش چنین نوشت: «اکنون که این **مطالب** را می گویم و نظامی من می نویسد با مرگ دست و پنجه نرم می کنم. سرنوشت من چنین بود که پس از سال ها آوارگی در سرزمین های مختلف و **اقامت طولانی** در کشورهای خلیج فارس در یکی از روستاها کشته و در زیر **آفتاب** پرفروغ جنوب ایران به خاک سپرده شوم.»

وقتی در کشتی به دیدن شما آمدم، گفتم که مردم این سرزمین همه دلیر و بی باک هستند. آنها از مهمان خود، هرگاه رسم ادب و عاطفه را به جا آورد، به خوبی پذیرایی می کنند؛ اما از آنهایی که **فصد خیانت** و بی احترامی به مردم سرزمینشان را دارند، هرگز نمی گذرند.

الان من با دو نظامی خود اسیر **دلواری** ها هستیم؛ ولی فرماندهی جوان و بی باک آنها اجازه داده است که آخرین حرف هایم را در کمال آزادی و آرامش بنویسم و خودش در **فاصله** ی دورتر از ما، گرم گفت و گو با دوستانش است.

هر دانشجو - کجاستی

ژنرال، آیا این جوانمردی در درون من و تو هم دیده می‌شود؟ من هنوز نمی‌دانم در چه راهی کشته شده‌ام اما خوب می‌دانم که این مردم دلیر و این فرمانده جوان که در هیچ دانشگاهی تحصیل نکرده است، فقط با عشق به وطن و دین خود، برای سرفرازی کشورشان و ناامید کردن دشمنانشان می‌جنگند.
ژنرال، راستی چرا رئیس علی در مکتب طبیعت و در زیر خورشید تابناک و سوزان جنوب، درس مردانگی و شهامت آموخته است ولی من و تو در دانشکده‌های عالی لندن جز کینه، حرص، استعمار و زورگویی چیز دیگری نیاموخته‌ایم؟»

سیروس فتحی

درک و دریافت

۱. زادگاه رئیس علی کجاست؟ دلوار در پوسهر
۲. چرا انگلیسی‌ها فکر می‌کردند فقط رئیس علی می‌تواند خواب آرام آنها را آشفته کند؟ زیرا در مورد سباعت او زیاد شنیده بودند و می‌دانستند فقط او می‌تواند خواب آنها را آشفته کند.
۳. دوره‌ی نوجوانی و جوانی رئیس علی چگونه گذشت؟ در روستا - با تاسای مرغ‌های خردل‌ن - دیرین کشتی‌های بگاری و بلنج‌ها و تاقی‌های ماهگیری - در کنار دریا و دلوار دهستان سوارکاری و سنا و تیراندازی آموخت و ...
۴. آیا رئیس علی به ادبیات علاقه‌مند بود؟ چرا کببه - در مکتب خانه ترکان آموخت همچنین حافظ و شاهنامه رهنوی و ... می‌خواند
۵. فرمانده انگلیسی در نامه‌ی خود، چگونه رئیس علی را با فرماندهان انگلیسی مقایسه می‌کند؟ فرماندهی آنها اجازه‌ی نوشتن نامه‌ی دوم - خوانند است - کمیدت عالی نزار و ...
۶. آیا افراد دیگری را می‌شناسید که همچون رئیس علی خواب دشمنان ایران را آشفته کرده‌اند؟ در مورد زندگی آنها تحقیق کنید. میرزا علی خان جنعلی - ساربان و بدرخان و ...